سخن نیمکت نشین

فکر کنم تا حالا شما اون شب رو جشن گرفتین نه؟؟؟ عجب شبی، چه شب خوب و به یاد ماندنی، سفره هایی رنگین که از اون سر اتاق تا این سر اتاق یا روی کرسی های گرم مادربزرگ‌ها پهن شده، اون قاچ هندونه های سرخ که سرخیش مثل آتیش چشم رو می سوزونه، آجیل و شکلات های رنگارنگ که دارند بهت چشمک می زنند و رقص زیبای بخار که از لیوان‌های شیر و چای و شلغم می اومد. چه سفره ای، این سفره زیبایش بی شباهت به سفره هفت سین نیست.

همه ی اعضای خانواده، پیر و بزرگ و کوچیک همه و همه گرداگردش جمع و هلهله و شادی خونه رو با شادی و فریادشون رو سر گذاشته، سر اون سفره محفلی گرم و پر شور، عشق و صفا، یکدلی و عاطفه، محبت و خنده هایی که با مهر به یکدیگر هدیه می شه و دستان گرم و لبان شیرین و سخنگو، اون شب، شب یلداست.

بنفشه مرادی

اینم یه گوش شنوا!!!

بالاخره با حرف های دوست عزیزم جرعت این رو پیدا کردم که واسه‌ی نیمکت مطلب بنویسم.

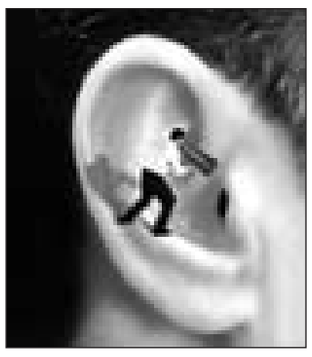

قبل از این فکر می کردم که مطلب های من زیاد جالب و خواندنی نیست؛ ولی این حرف های یکی از هفت نابغه های نیمکت بود که من رو به نوشتن تشویق کرد. به نظر شما مگه ما چیزی از بچه های نیمکت کمتر داریم؟ عقل، فکر یا اندیشه؟! خودتون هم خوب می‌دونید که ما همه این ها رو داریم؛ فقط تنها چیزی که یه کم تو وجودمون کمه جرعته! راه دوری نمیرم همین خود من جرعت نداشتم ولی سختی این کار فقط بار اوله، دیگه عادت می کنی.

امیدوارم سری بعدی نیمکت اسم همه شما دوستان عزیز و باجرعت توش باشه. راستی یه چیزی رو فراموش کردم، تشکر کردن از بچه های نیمکت که واسه‌ی نوشتن مطلب های خوب خیلی زحمت می کشن به غیر از تشکر یه چیز دیگه ای هم از اونها می خوام. اینکه به نوجوونا وقت بیشتری بدن تا بهتر خودشون رو پیدا کنن و بعد بقیه برای پیدا کردن خودشون با نوشته های خوبشون کمک کنن.

فاطمه نجمی

من خدا هستم

من خدا هستم. امروز من همه مشکلات را اداره می کنم. لطفا به خاطر داشته باش که من به کمک تو نیاز ندارم. اگردر زندگی وضعیتی برایت پیش آید که قادر به اداره کردن آن نیستی برای رفع کردن آن تلاش نکن. آن را در صندوق بگذار. همه چیز انجام خواهد شد ولی در زمان مورد نظر من نه تو. وقتی که مطلبی را در صندوق من گذاشتی همواره با اضطراب دنبال (پیگیری) نکن. در عوض روی تمام چیزهای عالی و شگفت انگیزی که الان در زندگی ات وجود دارد تمرکز کن. نا امید نشو. ممکنه غصه زود گذر بودن تعطیلات آخر هفته را بخوری به زنی فکر کن که با تنگدستی وحشتناک روزی دوازده ساعت هفت روز هفته را کار می کند تا فقط شکم فرزندانش را سیر کند.

وقتی روابط عاشقانه‌ی معشوقت رو به تیرگی و بدی می گذارد و دچار یاس می شوی به انسانی فکر کن که هرگز طعم دوست داشتن و مورد محبت واقع شدن را نچشیده است وقتی ماشینت خراب می شود و تو مجبور می شوی برای یافتن کمک کیلومترها پیاده بروی به معلولی فکر کن که دوست دارد فقط یکبار فرصت راه رفتن داشته باشد. ممکنه احساس بیهودگی کنی و فکر کنی که اصلا برای چی زندگی می کنی و بپرسی هدف من چیست؟ شکرگزار باش. در اینجا کسانی هستند که عمرشان آنقدر کوتاه بوده که فرصت کافی برای زندگی نداشته اند. وقتی متوجه موهات که تازه خاکستری شده در آینه می شوی به بیمار سرطانی فکر کن که آرزو دارد مویی داشته تا به آن رسیدگی کند.

منبع: اینترنت

یه بار هم به من اعتماد کن

صدای ساعتت سعی در بیدار شدنت می کنه؛ اما شاید صداشو نمیشنوی.... شاید هم داری خوابای جورواجور می بینی. به هر حال اگه نمی خوای پاشی ساعتت رو خاموش کن... صداش آدمو کلافه می کنه! خیلی گیج می زنی....

بالاخره به زور ساعت یا صدای مادرت ملافه رو می کشی کنار و از سر جات بلند می شی، نگاهتو که به ساعت می ندازی هول ورت می داره... سرتو می خارونی و نمی دونی چیکار کنی... می ری که دست و صورتت رو بشوری اما به خودت می گی اول لباساتو بپوش... خیلی دیرت شده و حسابی گیجی! بالاخره هر جوری شده، آماده می شی.... مامانت چندبار یادآوری می کنه صبحانت؟! اما... هیچ توجهی نشون نمی دی و در و محکم می بندی و از خونه خارج می شی... راستی یادم نره بگم دست و صورتت هم یادت رفت بشوری...

ساعت اول ریاضی داری... با خودت می گی چقدر روز نحسیه! ریاضی رو دوست نداری و مثل همیشه به جای گوش کردن رو دفترت شعرای یادگاری می نویسی! زمان می گذره و بازم حواست به درس نیست... تموم می شه... چی ازش فهمیدی؟؟ هیچی...! زنگ تفریح به صدا در میاد. به بچه ها نگاه می کنی. هر کسی مشغول یه کاریه... یکی کیک به دستشه و می خوره... یکی کتابش رو گرفته و می خونه، چند تا از بچه ها هم دور هم جمع شدن و داستان فیلم دیشب رو تعریف می کنن! تو چیکار می کنی؟؟ بازم با دوست صمیمیت بحثت شده و تنهایی. مقصر کی بود، تو یا اون؟؟ به نظر من مهم نیست که مقصر کیه.... قشنگی دوستی به اینه که بدون این که دنبال مقصر باشیم دوباره در کنار یکدیگر قرار بگیریم نه در مقابل هم.

خوب یا بد امروزت هم می گذره.... به خودت که نگاه میندازی امروز هیچ فرقی با روزای دیگت نداشت من می خوام یه چیزی رو بهت بگم بعضی وقتا این ما آدم ها هستیم که تلخی و شیرینی زندگی رو می سازیم. گاهی وقتا با خودت فکر کن.... راستی از زندگی چی می خوایی؟ صبح که تو آینه خودت رو نگاه می کنی بگو نمی ذارم هیچ کس امروزم رو خراب کنه حتی تو! بهت قول می دم هر چقدر به زندگی عشق بدی همون قدر عشق می گیری. بهم اعتماد کن.

مریم رحمانی

+ یا -

هر گاه بفهمی اهدافت را خودت تعیین می کنی
می فهمی زندگی ات را هم خودت شکل می دهی.
«وین دایر»

+یا-؟ نمی دونم چقدر در مورد +یا- می دونید یا نمی دونید. خواص، ویژگی، تاثیرات، تفاوت، شباهت و...

اصلا مثبت بهتره یا منفی؟

من می خوام این دو تارو از دید و زمینه های مختلف واستون بررسی کنم. ریاضیات، مغناطیسی و انسان ها و زندگی که بر می گرده به روانشناسی و فلسفه.

ریاضیات: همونجوری که همه می دونید در ریاضیات(+×+=+)، (-×-=+)، (-×+=-) و (+×-=-). پس نتیجه می‌گیریم که فقط علائم هم شکل با هم سازگاری دارن. علائم مختلف با همدیگه نمی سازن و منفی می شن.

مغناطیسی: مغناطیسی می شه مثل همون آهن رباها. در مغناطیسی +و+ همدیگه رو دفع می کنن. -و- هم همدیگه رو دفع می کنن. اما(+و-)و(- و+) همدیگه رو جذب می کنن. چه جالب! علائم همشکل با همدیگه سازگاری ندارن و همدیگه رو دفع می کنن اما علائم مخالف جذب همدیگه می شن.

انسانها: خوب آدمها هم می تونن مثبت باشن هم منفی. هم خوب باشن هم بد. اما چه تاثیراتی رو هم دیگه دارن؟

اگه دو نفر که به هم می رسن خوب و مثبت باشن، جذب همدیگه که می شن هیچ، تازه به توان ۲ هم می رسن. یعنی خوبی هر کدوم به شادی و مثبت بودن اون یکی هم اضافه می کنه. اگه دو نفر که به هم برخورد می کنن منفی باشن، از همدیگه که دفع می شن و متنفر می شن هیچ،- به توان ۲ هم می رسن. یعنی نیرو و انرژی منفی همدیگه رو دو برابر هم می‌کنن که وای به حال بقیه.

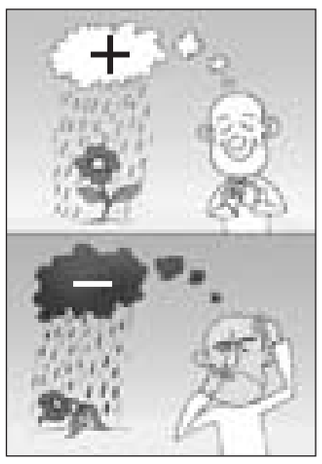

اگه مثبت و منفی به هم برسن چه می شه؟ :-، +، - به توان ۲، + به توان ۲، کدومش ...؟ هیچکدومش. همدیگه رو خنثی می کنن. یعنی شادی و ناراحتی همدیگه رو صفر می کنن. اما اگه فقط یکی بتونه یه مقدار توانشو بیشتر کنه بر اون یکی فاتح می شه. پس زندگی قانونی نداره. اونی پیروزه که توانش بیشتر باشه. اونی که پیروز بشه می تونه همه رو به شکل خودش در بیاره. پس چه خوبه که همیشه مثبت باشیم تا بتونیم همه رو جذب کنیم و همه رو خوشحال کنیم. هم ناراحتی های دیگران رو از دلشون در میاریم و به خودمون افتخار می کنیم و تو دل بقیه هم جا می کنیم. فقط با یه خورده تلاش و توان بیشتر(اینو حتما تو زندگیتون امتحان کنید.)

مرکوری

مهندسی ادبیات تجربی

میازار موری که دانه کش است
f(x) را به دامان تابع خوش است
بنی آدم اعضای یکدیگرند
وی (v) آ (a) گرفتن بسی خوش تر است
ولی تو ندانی که این ها چه است
برو بر بخوان درس تاریخ که به است
به بند کمر بزن تیر چند
بیا تا بجنگی لوگاریتم و ماتریس و فنر
بیا تا بدانی که مولکول چیست
به خلق آور اصل گلبول کیست
بیا تا بدانی قیمت چیپس و پفک
بیا تا دگر بشنوی جمع و تفریق و ضرب
چرا مانده ای در کلاسی که هی
ز رستم نشان است و تاریخ و نی
بیا تا بدانی که تابع چه است
فیزیک را بخوانی، علم دست که است
بابا ول کن، اشکبوس در بخفت
چرا زور می زنی که سعدی چه گفت
چرا می تپی تو بحر دروس
ببین تجربی چه کرده پیوند اسب و خروس
کلاست به چیست؟ بحر اقتصاد
ولم کن بابا بذار باد بیاد
کلاسم به این نیست که شعری بگم
بابا بی خیال ولم کن برم

مشهد
عبدالغفور خضری

عوارض امتحانات

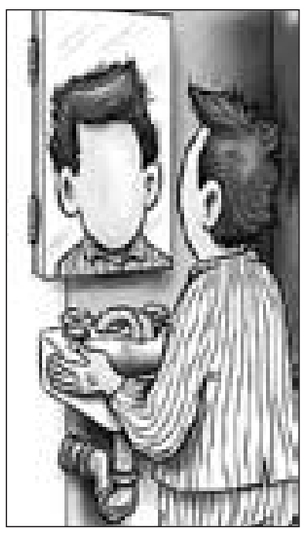

درکل محصل ها به دو گروه تقسیم می شن:

۱ - غصه خورا ۲- بی خیالا.

گروه اولی: از اول تا آخر امتحانا، می شینن غصه می خورن. می‌رن تو فکر. دیگه نمی دونن دور و برشون چه می گذره و چی می شه؛ کی زنده است، کی مرده؟ همه روز غر می زنن و می گن: وای! امتحان، من هیچی بلد نیستم چی کار کنم؟ موقعی هم که می شینن پای سفره غذا نمی دونن چی می خورن و به چه اندازه می خورن. بعضی موقع ها می بینی ناخن ندارن! بعد از امتحانا یا ۱۰ کیلو چاق یا ۱۰ کیلو لاغر شدن.(جل الخالق)

گروه دومی: به قول خودشون«امتحان کیلو چند؟ مگه لولو خورخوره است؟» خوش به حالشون! در کل یک یا دو ساعت می شینن پای درس و بعد از امتحان هم وزنشون هیچ تغییری نمی کنه. می شه به گروه اول گفت، خونگرم ها: روز خونشون گرم می شه و جوش میارن. در برابر امتحان مشکل و دو راهی و... نمی تونن با هر شرایطی سازگار باش. این آدما زود موهاشون سفید، پوست دست و صورتشون چروکیده و کمرشون زود دولا می شه. به این علائم می گن پیری زودرس. گروه بعدی (بی خیالا) گروه خونسردهاست. انگار نه انگار. اینا زندگیشونو بر پایه‌ی این جمله بنا کردن:«هر چه پیش آید خیر آید». می تونن با هر شرایطی خودشونو وفق بدن. موهاشون دیرتر سفید می شه. یعنی پیر دیررس!!! و اما حالا در مورد نحوه درس خوندن:

یک گروه سرشون رو کتاب و دفتره و تند تند می شینن می خونن. موقعی هم که کتابو می بندن، می گن حالا چی شد؟ این چی بود؟ جواب این یکی چی می شد؟ یه گروه دیگه: کتاب و دفتر می خورن به عبارت دیگه قورت می دن، این قدر زور می زنن تا حفظشون بشه یعنی خرخوون.

گروه بعدی: کتاب و دفتر تو دستشون خشک می شه. همین جور می خونن اما، حواسشون خدا می دونه کجاست!! سر جلسه امتحان هم دیگه خدا به دادشون برسه و منتظر وحی از جانب بغل دستی و روبرویی هستند.

گروه بعدی: اول من یه خسته نباشید به این گروه عرض بکنم؛ چون اصلا به خودشون زحمت نمی دن که کتاب رو باز کنن چه برسه به خوندن!!!

مهسا رنجبر

؟؟؟

ضیابان طاهری

خروس جنگی

تا حالا یه خروس جنگی رو از نزدیک دیدین؟ شاید بعضی هاتون دیده باشین ولی اگر ندیدین بهتون پیشنهاد می کنم حتما ببینین چون خیلی باحاله.

اگه راستشو بخوایین من یه دو سه باری دیدم. آخرین بار یه چند وقت پیش بود. با دوستم داشتیم تو خیابون قدم می زدیم و گرم صحبت بودیم. یهو سه تا خروس جنگی رو دیدیم که داشتن دو تا آدم رو کتک می زدن (شاید با خودتون بگین مگه چنین چیزی ممکنه) باید بودین و می دیدین که چه مشت و لگدهایی بهشون می خورد فقط دست و پا رو می دیدیم که داشتن به سر و صورت اون بیچاره ها می خورد. کسی هم جرأت نداشت نزدیک بشه. بعد از یه چند دقیقه ای کتک خوردن پا به فرار گذاشتن و خروس ها هم دنبالشون شروع کردن به دویدن.

تا حالا تو عمرم چنین خروسی ندیده بودم. خیلی با خروسای دیگه فرق داشتن. یکی شون موهاش فرفری بود و یه چکمه پاش بود که از خودش بزرگتر بود. یکیشونم قدش یک متر و نیم بود. تیفوسیش دو متر. یکی دیگشون خیلی سوسول بود، موهاشو سیخ کرده بود عینهو اره برقی، دو سه تا گردنبند هم از گردنش آویزون بود.

آره درست حدس زدین اونا خروس نبودن، سه تا پسر بودن ولی از خروس جنگی هم بدتر بودند. یه دو سه روز بعد یکیشونو دیدم و ازش پرسیدم: چرا اون بیچاره ها رو کتک می زدین؟ گفت: غریبه اومده تو اوز داره قدم می زنه. گفتم: بخاطر این کتکشون زدین؟ جواب داد: آره. منم هیچی نگفتم و رفتم. آخه نمی خواستم به سرنوشت اون دو نفر دچار بشم. یکی نیست بهشون بگه مگه خیابون و پیاده رو رو خریدین یا سندش به اسم باباتونه که غریبه جرأت نداره توش قدم بزنه. اصلا شاید کاری داشته و داشته می رفته مغازه ای واسه خرید. باید بیفتین به جونشون و زیر دست و پا لهشون کنین؟ اگه اینجور باشه پس ما هم وقتی رفتیم تو یه شهر دیگه باید بهمون گیر بدن و بگن چرا دارین از اینجا رد می شین؟

خوب این هم داستان خروس جنگی ما. شما هم اگه می خوایین از این جور خروسا رو ببینین وقتی تو خیابونین یه خورده به اطرافتون نگاه کنین. حتما سه، چهارتاشون رو می بینین.